

شعر خوانی صبح بی تو (شعر در باره امام زمان عزیزو دوست داشتنی ماست)

1- صبح بی تو رنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد

قلمرو زبانی:

تو : امام زمان (عج) / آدینه : جمعه / حالتی : مفعول

قلمرو ادبی:

تضاد : صبح ، بعد از ظهر / تشخیص : مهربانی حالت کینه داشته باشد / تشبیه صبح

به بعد از ظهر آدینه / پارادوکس : مهربانی حالتی از کینه داشتن

قلمرو فکری:

یا امام زمان ، صبح بدون تو مانند بعد از ظهر جمعه ها غم آلود است. بدون حضور تو، حتی مهربانی چیزی جز کینه و نفرت ندارد.

2- بی تو می گویند تعطیل است کار عشق بازی عشق آما کی خبر از شنبه و آدینه

دارد

قلمرو ادبی:

تشخیص: عشق خبر از چیزی داشته باشد / مراعات نظیر : تعطیل ، جمعه - شنبه ،

جمعه / تضاد : شنبه ، جمعه و مجاز از همه روزها / کنایه : تعطیل بودن : بی رونق

بودن / پرسش انکاری : مصراع دوم

قلمرو فکری:

یا امام زمان ، می گویند بدون تو ، کار عشق و عاشقی تعطیل (بی رونق) است اما عشق به زمان کاری ندارد.

3- جغد بر ویرانه می خواند به انکار تو آما خاک این ویرانه ها بویی از

آن گنجینه دارد

قلمرو زبانی:

گنجینه : مال بسیار ، گنج

قلمرو ادبی:

استعاره : جغد : انکار کنندگان وجود امام زمان / ویرانه : استعاره از دنیای مادی ،

تلمیح : به اعتقاد قدما ، جغد در ویرانه های که گنج پنهان دارد ، زندگی می کند /

مراعات نظیر : جغد ، ویرانه ، خاک ، گنجینه / تشخیص : جغد به انکار بخواند – /

کنایه : « بوی چیزی را داشتن » کنایه از « نشان چیزی را داشتن / گنجینه : استعاره

از وجود ارزشمند امام زمان (عج)

قلمرو فکری:

انکار کنندگان ، وجود تو را انکار می کنند؛ اما خاک این زمین که بدون حضور تو

مثل ویرانه ای است ، نشانه های تو را آشکارا دارد.

4- خواستم از رنجش دوری بگویم ، یادم آمد عشق با آزار خویشاوندی

دیرینه دارد

قلمرو زبانی:

دیرینه : قدیمی (دیر + ینه = وندی)

قلمرو ادبی:

تشخیص: عشق با آزار خویشاوندی داشته باشد / مراعات نظیر: رنجش ، آزار / ک :

عشق با آزار : پیوند و همراهی داشتن

قلمرو فکری:

می خواستم رنجش های دوران دوری تو را بگویم اما یادم آمد که عشق با آزار

نسبتی بسیار قدیمی دارند. (دوری را باید تحمل کرد)

5- در هوای عاشقان پر می کشد با بی قراری آن کبوتر چاهی زخمی که او

در سینه دارد

قلمرو زبانی:

کبوتر چاهی : نوعی کبوتر به رنگ خاکستری سیر که امروزه معمولاً در اماکن
متبر که زندگی می کنند / .

قلمرو ادبی:

استعاره : کبوتر چاهی استعاره از قلب غمگین و عاشق امام زمان (عج) / هوا : ایهام
: ۱- هوایی که تنفس می کنیم ۲- آرزو
قلمرو فکری:

دل غمگین امام زمان (عج) در آرزوی عاشقانش است .

6- ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می گشاید آنکه در دستش کلید شهر پر آینه
دارد

قلمرو ادبی:

تشبیه : قفل تیرگی (تیرگی = مشبه ، قفل : مشبه به) ، (می تواند استعاره هم باشد
» تیرگی مانند خانه ای است که قفل دارد /

استعاره : شهر پر آینه استعاره از جامع آرمانی
قلمرو فکری:

روزی به فرمان خداوند ، با آمدن خود ، تیرگی ها را از بین خواهد برد. و ما را به
آرمان شهر خواهد رساند.
قیصر امین پور

درس دوازدهم کاوه دادخواه:

قلمرو زبانی:

اساطیر: (ج اسطوره، افسانه ها و داستان های خدایان و ملل قدیم) / اتحاد: یک پارچگی، یکی شدن / درفش: پرچم، بیرق / معرب: عربی شده / مظهر: نشانه، محل ظهور / خوی: اخلاق / ابلیس: شیطان و اهریمن / خوالیگر: آشپز، (خالیگر تلفظ درست آن است) / چالاک: زرنگ و سریع، جلد / خورش: غذا / علاج: مداوا، درمان / فرزانه: دانشمند، حکیم / کهتر: خردتر، خردسال تر، زیردست / مهتر زادگان: بزرگ زادگان و فرزندان بزرگان / دیوان: دفتر محاسبه، محل وزارت، خزانه داری اینجا دربار پادشاه / تجسم: تصویر ذهنی از یک چیز / بیداد: ظلم و ستم / منشی: خوی / خبیث: ناپاک / بیداد پیشه: ستمگر و ظالم

جنگی: صفت نسبی، جنگجو / زبونی: خواری / بدمنشی: بدذا، بدسرشت / فرانک: نقش بدل دارد / البرزکوه: ترکیب اضافی مقلوب / می بالد: رشد می کند (فعل دو جزئی) / فرودست: طبقه پایین جامعه / بعد از بهروزی (انتهای بند اول) فعل می شود به قرینه لفظی حذف شده است. / چیرگی: تسلط، غلبه / ناگزیر: ناچار

1-چو ضحاک بر تخت شد شهریار بر او سالیان انجمن شد هزار

قلمرو زبانی:چو: حرف ربط / شهریار: غیر ساده، مرکب (شهر / یار) / انجمن شدن: جمع شدن / انجمن: نقش مسند دارد.

قلمرو ادبی: تخت: مجاز از پادشاهی

قلمرو فکری:وقتی ضحاک پادشاه جهان شد؛ پادشاهی او هزار سال طول کشید

2- نهان گشت کردار فرزندگان پراکنده شد نام دیوانگان

قلمرو زبانی: فرزندگان : دانایان و خوبان / پراکنده : غیر ساده وندی (پراکند / ه)
/ دیوانگان : وندی (دیو + انه + ان دیوانه / ان) (گ : واج میانجی)
قلمرو ادبی: تضاد: دیوانگان ، فرزندگان ؛ نهان گشت ، پراکنده گشت / کنایه
: پراکنده شد «کنایه از «مشهور شد.» / دیوانگان استعاره از انسان های فرومایه و
ناشایسته و ظالم است)

قلمرو فکری: راه و رسم (خوب) دانایان از بین رفت، نام انسان های ظالم و دیو
صفت مشهور شدند.

3- هنر خوار شد ، جادویی ارجمند نهان راستی ، آشکارا گزند قلمرو زبانی:

خوار: پست ، زبون (خار: تیغ /) جادویی: جادوگری / ارجمند: شایسته ، با ارزش
/ گزند : آسیب ، آفت / آشکارا : وندی (آشکار + راستی: وندی / در جمله های
«جادویی ارجمند» ، «نهان راستی» و «آشکارا گزند» فعل «شد» به قرینه لفظی
حذف شده است

قلمرو ادبی: تضاد: «هنر، جادویی» «نهان ، آشکارا» «خوار ، ارجمند» و «راستی
، گزند»

قلمرو فکری:

هنر و فضیلت از بین رفت ، کار های نادرست ارزش یافت؛ راستی و درستی نابود
شد ، تباهی همه جا را فرا گرفت. (جادویی در برابر هنر قرار می گیرد و اگر هنر
را شایستگی و توانمندی بدانیم پس جادویی عملی خواهد بود که در برابر شایسته
سالاری قرار خواهد گرفت. ضحاک جادویی را رواج می دهد و این نشان می که
جادویی عملی اهریمنی است)

4- برآمد برین روزگار دراز کشید اژدها را به تنگی فراز

قلمرو زبانی:

برآمد: سپری شد / اژدها منظور «ضحاک» است / تنگی: سختی / به تنگی فراز

کشیدن: کنایه از در تنگنا افتادن

قلمرو فکری: مدت زمانی بر این گونه گذشت و ضحاک در تنگنا افتاد و روزگارش به

تنگی و تلخی گرایید

5- چنان بد که ضحاک را روز و شب به نام فریدون گشادی دو لب

قلمرو زبانی: را: فک اضافه / گشادی: گشاده شدن، می گشاد (ویژگی سبک

قدیم)؛ «دو لب» نهاد فعل «گشاد» است.

قلمرو ادبی: روز و شب تضاد و مجاز از همه وقت، اغراق هم دارد / کنایه:

گشادی دو لب کنایه از سخن گفتن / جناس: شب و لب

قلمرو فکری: روز و شب، چنان بر ضحاک سخت می گذشت که دهانش فقط به نام

فریدون (از ترس و خشم) باز می شد.

6- ز هر کشوری مهتران را بخواست که در پادشاهی کند پشت راست

قلمرو زبانی: مهتر: بزرگ / بخواست (اهمیت املائی)

قلمرو ادبی: کنایه: پشت راست کردن: کنایه از ثابت و مستقر شدن، قدرت یافتن.

قلمرو فکری: از هر کشوری بزرگان را دعوت کرد تا (بامشورت کردن با آنها) با

آسودگی و قدرت پادشاهی کند.

7- از آن پس چنین گفت با موبدان که ای پر هنر نامور بخردان،

قلمرو زبانی:

موبد: روحانی دین زرتشتی. مجازا دانا، دانشمند / بخرد: خردمند. (وندی) / با

گهر: دارای اصل و نسب

قلمرو فکری:

بعد از آن گفت: ای روحانیان پر هنر اصیل و خردمند...

8- مرا در نهانی یکی دشمن است که بر بخردان این سخن روشن است

قلمرو زبانی:

را: فک اضافه (بدل از کسره) (در نهانی یکی دشمن من است) است: غیر اسنادی

، به معنی وجود دارد /

قلمرو فکری:

یک نفر دشمن پنهانی من است که هم شما خردمندان از این موضوع آگاهی دارید

و می دانید

9- یکی محضر اکنون باید نوشت که جز تخم نیکی، سپهد نکشت

قلمرو زبانی: محضر: گواهی نامه، استشهاد نامه / سپهد: فرمانده و سردار

سپاه) منظور « ضحاک » است

قلمرو ادبی: تخم نیکی: تشبیه (نیکی مانند تخمی است که آن را می کارند) اگر

چه می توان به تعبیری آن را استعاره گرفت (نیکی مانند

گیاهی است که تخم دارد و آن را می کارند)

قلمرو فکری: محتوای استشهادنامه باید این باشد که سپهد (ضحاک) جز نیکی و

خیر خواهی نکرده است (اکنون باید گواهی نامه ای نوشته شود که من (ضحاک)

فقط کارهای نیک انجام داده ام.)

11- ز بیم سپهد همه راستان بر آن کار گشتند همداستان

قلمرو زبانی: بیم: ترس / راستان: انسان های درست / همداستان: هم رای و هم

نظر (هم + داستان = وندی)

قلمرو ادبی :

قلمرو فکری: گروهی از افراد راست رو هم که در دربار او حضور داشتند و فراخوانده شده بودند ، از ترس با آن استشهادنامه موافقت کردند.

11- بدان محضر ازدها ناگزیر گواهی نوشتند برنا و پیر

قلمرو زبانی: ناگزیر: ناچار (گزیر: چاره) / برنا: جوان

قلمرو ادبی: مجاز: برنا و پیر ؛ یعنی ، همه . / استعاره : ازدها ، منظور ضحاک است
قلمرو فکری: همه مردم به ناچار ، آن گواهی نامه را تأیید کردند.

12- هم آنکه یکایک ز درگاه شاه بر آمد خروشیدن دادخواه

قلمرو زبانی: هم آن که : همان موقع / یکایک: ناگهان نقش قیدی دارد / درگاه :

بارگاه / بر آمد : به گوش رسید بلند شد / خروشیدن : فریاد و بانگ / دادخواه:

صفت فاعلی مرکب مرخم)

دادخواهنده) منظور « کاوه » است / خروشیدن دادخواه : نهاد

قلمرو ادبی:

قلمرو فکری:

ناگهان ، همان زمان از بارگاه ضحاک فریاد کاوه دادخواه به گوش رسید.

13- ستم دیده را پیش او خواندند بر نامدارانش بنشانند

قلمرو زبانی: ستم دیده : صفت مفعولی. و صفت جانشین اسم / او : ضحاک / بر: نزد

، کنار / ش : مفعول (بر نامداران او را بنشانند) قلمرو ادبی: ستم دیده: صفت

جانشین اسم

قلمرو فکری:

کاوه را نزد ضحاک دعوت کردند و او را نزد یاران ضحاک نشانند

14- بدو گفت مهتر به روی دژم که بر گوی تا از که دیدی ستم؟

قلمرو زبانی: مهتر: بزرگ تر / دژم: خشمگین /

قلمرو ادبی: جناس: که (حرف ربط)، که (ضمیر)

قلمرو فکری: ضحاک با چهره خشمگین به کاوه گفت: بگو تا از چه کسی ستم دیدی

تا حسابش را برسم (ضحاک خشم بر کاوه نه، بلکه حالتی از خشم و ناراحتی را

برای حاضران نشان داد که بگوید از ماجرا متأثر و متأسف است و در پی جبران)

15- خروشید و زد دست بر سر ز شاه که شاهان منم کاوه دادخواه

قلمرو زبانی: شاهان: منادا / کاوه دادخواه: مسند

قلمرو ادبی: کنایه: دست بر سر زدن کنایه از حالت اندوه و تأسف / جناس: بر و سر

قلمرو فکری: کاوه گفت: ای شاه از تو به من ستم رسیده است و من برای داد

خواهی و شکایت اینجا آمده ام.

16- یکی بی زیان مرد آهنگرم ز شاه آتش آید همی بر سرم

قلمرو زبانی:

یک مرد آهنگر بی زیان: سه ترکیب وصفی (یک: صفت شمارشی – آهنگر / بی

زیان: صفت بیانی) / مصراع اول: مسند

قلمرو ادبی:

استعاره: آتش استعاره از ستم / کنایه: مصراع دوم کنایه است از اینکه از شاه بلا و

ستم دیده ام /

ایهام تناسب: آتش: الف: ستم ب: آتش معمولی که با واژه « آهنگر » تناسب دارد.

منظور شاعر « ستم » است

قلمرو فکری:

من یک مرد آهنگر بی زیان هستم که از شاه (تو) به من ستم رسیده است.

17- تو شاهی و گر اژدها پیکری باید زدن داستان آوری؟

قلمرو زبانی:

و : حرف ربط هم پایه ساز / گر : یا / اژدها پیکر: به شکل اژدها ، تنومند / داستان:

موضوع / آوری : بی گمان ، بی تردید ، قید تاکید است /

در چاپ های جدید در اخر این مصراع علامت سوال آورده شده و باید به شکل

سوالی معنی کنیم .

قلمرو ادبی:

تشبیه: تو مانند اژدها تنومند هستی

معنی بیت:

تو شاهی یا مانند اژدها هستی ؟ در هر صورت قطعا باید درباره این موضوع توضیح

بدهی

18- اگر هفت کشور به شاهی تو راست چرا رنج و سختی همه بهر ماست

قلمرو زبانی:

هفت کشور: ترکیب وصفی / را حرف اضافه به معنی برای /

قلمرو ادبی:

مجاز : هفت کشور = کل جهان

قلمرو فکری:

چرا باید از جهان پادشاهی تو، تنها رنج و سختی اش بهره ما باشد

19- شماریت با من بیاید گرفت بدان تا جهان ماند اندر شگفت

قلمرو زبانی:

**شمار گرفتن: حساب پس دادن / آن در مصراع دوم ضمیر اشاره و مرجع آن
شمار است.**

قلمرو ادبی:

مجاز: جهان مجاز از مردم جهان

قلمرو فکری:

**تو باید به من حساب پس بدهی (توضیح بدهی) تا مردمان از رفتار ظالمانه ات
آگاه شوند.**

21- مگر کز شمار تو آید پدید که نوبت ز گیتی به من چون رسید

**قلمرو زبانی: مگر: قید نردید / آید فعل اسنادی به معنی شود / چون: قید
پرسش به معنی چگونه**

قلمرو فکری:

**شاید از حسابی که پس می دهی معلوم شود که چگونه نوبت گشته شدن به فرزند)
آخرین فرزند) من رسیده است.**

21- که مارانت را مغز فرزند من همی داد باید ز هر انجمن

قلمرو زبانی: ت در مارانت: مضاف الیه / را: حرف اضافه به معنی به /

قلمرو فکری:

در میان همه مردم چرا مغز فرزند من باید به مارانت داده شود.

22- سپهد به گفتار او بنگرید شگفت آمدش کان سخنها شنید

قلمرو زبانی: گفتار : سخن (وندی : گفت « بن ماضی » + ار)

قلمرو ادبی: حس آمیزی: نگاه کردن به گفتار (ترکیب شنوایی و بینایی / مراعات

نظیر : گفتار و سخن و شنید

قلمرو فکری: ضحاک به سخنان کاوه گوش کرد و از شجاعت کاوه شگفت زده شد.

23- بدو باز دادند فرزند او ی به خوبی بجستند پیوند او ی

قلمرو زبانی: بدو: « د » واج میانجی / پیوند کسی را جستن : اتحاد و یگانگی او را

جلب کردن / دلجویی کردن

قلمرو فکری: فرزند کاوه را با خیر و خوبی به او برگرداندند

24- بفرمود پس کاوه را پادشا که باشد بر آن محضر اندر گوا

قلمرو زبانی:

را: به (حرف اضافه) / بر آن محضر اندر: آوردن دو حرف اضافه برای یک

متمم. (ویژگی سبکی قدیم) / گوا: گواه ، شاهد

قلمرو فکری:

پادشاه به کاوه گفت که : آن استشهاد نامه را تأیید کند

25- چو بر خواند کاوه همه محضرش سبک ، سوی پیران آن کشورش

قلمرو زبانی همه محضر: ترکیب وصفی / ش: هر دو مضاف الیه است / سبک: به

سرعت و قید

قلمرو ادبی : مجاز : پیران ، بزرگان /

قلمرو فکری :

وقتی کاوه استشهاد نامه را به سرعت خواند ، رو کرد به بزرگان کشور...

26-خروشید: « کای پایمردان دیو بریده دل از ترس گیهان خدیو

قلمرو زبانی :

پایمردان: دستیاران حکومت / دیو : ضحاک / گیهان خدیو : خداوند جهان (

ترکیب اضافی مقلوب

قلمرو ادبی: استعاره : دیو استعاره از ضحاک / کنایه : دل از ترس بریدن =

نترسیدن / جناس: دیو، خدیو

قلمرو فکری :

کاوه رو به پیران مجلس ضحاک کرد و فریاد بر آورد: « ای حامیان ضحاک دیو

صفت و ای کسانی که از خدای جهان نمی ترسید

27-همه سوی دوزخ نهادید روی سپردید دل ها به گفتار اوی

قلمرو زبانی :

همه : ضمیر مبهم و نهاد مصراع

قلمرو ادبی :

کنایه : دل سپردن کنایه از « قبول کردن » / روی نهادن : کنایه از به سمتی رفتن

قلمرو فکری :

با قبول کردن سخن های ضحاک همه شما به سوی دوزخ می روید

28-نباشم بدین محضر اندر گوا نه هرگز بر اندیشم از پادشا

قلمرو زبانی :

بر نمی اندیشم : نمی ترسم (اندیشه : ترس) / بدین محضر اندر : دو حرف اضافه
برای یک متمم (ویژگی سبکی قدیم)
قلمرو فکری :

این استشهاد نامه را امضا نمی کنم ، هرگز از پادشاه نمی هراسم .
29-خروشید و برجست لرزان ز جای بد رید و بسپرد محضر به پای
قلمرو زبانی :

و: حرف ربط / لرزان : قید / سپردن : پایمال کردن ، زیر پا گذاشتن / محضر :
استشهاد نامه

قلمرو ادبی : جناس : پای و جای / واج آرای "ر"
قلمرو فکری :

کاوه فریاد زد در حالی که از شدت عصابت می لرزید بلندشد و استشهاد نامه را
پاره کرد و زیر پا انداخت

31-چو کاوه برون شد ز درگاه شاه بر و انجمن گشت بازارگاه
قلمرو زبانی :

شد در مصراع اول فعل غیر اسنادی به معنای رفت / برون : قید است / انجمن شد :
جمع شدند. (چون انجمن اسم جمع است فعل « مفرد » آمده است.) / بازارگاه :
جای هریئ فروش ، بازار
قلمرو ادبی :

مجاز : بازارگاه = مردم بازار

قلمرو فکری :

وقتی کاوه از درگاه ضحاک بیرون آمد ، مردم بازار اطراف کاوه جمع شدند
31-همی بر خروشید و فریاد خواند جهان را سراسر ، سوی داد خواند

قلمرو زبانی : همی بر خروشید : ماضی استمراری / را : فک اضافه : جهان را

سراسر = سراسر جهان

قلمرو ادبی :

مجاز : جهان = مردم جهان / ایهام : داد : الف – حق و عدالت ب – فریاد و

اعتراض

قلمرو فکری : کاوه خروشید و فریاد کشید و مردم جهان را به عدالت (اعتراض)

دعوت کرد

32- از آن چرم ، کاهنگران پشت پای بیوشند هنگام زخم درای

قلمرو زبانی :

کاهنگران : که آهنگران / پشت پای : روی پا ، سینه پا / زخم : ضربه / درای : زنگ

کاروان است . قلمرو ادبی : مجاز : چرم مجاز از پیش بند چرمی است / مراعات

نظیر : چرم و آهنگر و زخم و درای

قلمرو فکری :

کاوه از آن پیش بند چرمی که آهنگران هنگام کار با پتک ، به روی پای خود می

بندند...

33- همان کاوه ، آن بر سر نیزه کرد همانکه ز بازار برخاست گرد

قلمرو زبانی / همان که : قید / آن : ضمیر اشاره و مفعول

قلمرو ادبی : کنایه : گرد برخاستن کنایه از «آماده قیام شدن / جناس : بر و سر

قلمرو فکری : به سرعت بر سر نیزه قرار داد و در همان لحظه حرکت دست جمعی

مردم (قیام) آغاز شد .

34-خروشان همی رفت نیزه به دست که ای نامداران یزدان پرست

قلمرو زبانی:

همی رفت : ماضی استمراری (کاربرد قدیمی) / ان : در «خروشان» ، نشان ۰ صفت

فاعلی است / خروشان و نیزه به دست هر دو قید هستند

نامداران: وندی- مرکب (نام + دار + ان) / یزدان پرست : صفت فاعلی مرکب

مرخم (یزدان پرستنده)

قلمرو فکری:

کاوه در حالی که نیزه در دست داشت فریاد می کشید که ای مردان خدا پرست،

35-کسی کاو هوای فریدون کند دل از بند ضحاک بیرون کند

قلمرو زبانی: هوا: هوا داری، طرفداری

قلمرو ادبی: کنایه : « هوای کسی کردن » کنایه از « طرفداری کردن » ؛ « دل

کندن » کنایه از « رها کرد » سرپیچی کردن / تضاد : هوای کسی کردن / دل

کندن

قلمرو فکری: کسی که طرفدار فریدون است از فرمانبرداری ضحاک سرپیچی می

کند.

36-پیوید کاین مهتر آهرمن است جهان آفرین را به دل دشمن است

قلمرو زبانی: پیوید: برخیزد ، حرکت کنید / مهتر : بزرگتر ، ضحاک / آهرمن :

اهریمن ، شیطان جهان آفرین : صفت فاعلی مرکب مرخم (جهان آفریننده) / را :

فک اضافه « بدل از کسره » به دل دشمن جهان آفرین است

قلمرو ادبی: تشبیه: این مهتر اهریمن است / تضاد : جهان آفرین و آهرمن

قلمرو ادبی: قیام کنید (حرکت کنید – برخیزید) که این ضحاک همان شیطان است و در دلش دشمن خداوند است.

37-همی رفت پیش اندرون مرد گرد سپاهی برو انجمن شد نه خرد

قلمرو زبانی:

همی رفت: ماضی استمراری / پیش اندرون: پیشاپیش؛ نشانۀ سبک قدیم / گرد: پهلوان / جهانی برو انجمن شد:

مردمان بسیاری اطرافش جمع شدند / خُرد: کوچک (از نظر املائی دقت شود با واژه «خورد» اشتباه نشود)

قلمرو ادبی: جناس: گرد و خرد

قلمرو فکری:

مرد پهلوان (کاوه) همچنان پیش می رفت و سپاهی بزرگ از مردم، دور او جمع شدند.

38-بدا نست خود کافریدون کجاست سر اندر کشید و همی رفت راست

قلمرو فکری:

کاوه می دانست که فریدون کجا است، راهش را در پیش گرفت و مستقیم پیش فریدون رفت.

39-بیامد به درگاه سالار نو بدیدندش آن جا و برخاست غو

قلمرو زبانی:

سالار: سردار، سپهسالار / غو: بانگ، فریاد

جناس: نو غو

قلمرو فکری:

کاوه به درگاه فریدون آمد و وقتی فریدون را آنجا دید فریاد شادی برخاست.

41-فریدون چو گیتی بر آن گونه دید جهان پیش ضحاک وارونه دید

قلمرو ادبی:

مجاز: گیتی / جهان = اوضاع و موقعیت

قلمرو فکری:

فریدون وقتی اوضاع را مناسب دید به فال نیک گرفت وضعیت ضحاک را نامساعد دید.

41-همی رفت منزل به منزل چو باد سری پر ز کینه ، دلی پر ز داد

قلمرو زبانی: منزل به منزل: قید / سری پر ز کینه و دلی پر ز داد ۲ صفت هستند / قلمرو فکری:

تشبیه: او مثل باد سریع می رفت /

قلمرو فکری:

فریدون مثل باد به سرعت می رفت در حالی که کینه ضحاک را در سر داشت و در دل می خواست عدالت را اجرا کند.

42-به شهر اندرون هر که برنا بدند چه پیران که در جنگ ، دانا بدند

قلمرو زبانی: به شهر اندرون: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم ، نشان سبک

قدیم / برنا: جوان / چه: همچنین

قلمرو ادبی: تضاد پیر و برنا

قلمرو فکری: در شهر جوانان و همچنین پیران کار آزموده در جنگ...

43-سوی لشگر آفریدون شدند ز نزدیک ضحاک بیرون شدند

قلمرو زبانی: شدند (مصراع اول): رفتند ، شدند: (مصراع دوم) فعل اسنادی /

نیرنگ : مکر و حيله ، جادو و طلسم /

قلمرو فکری: به سوی لشکر فریدون رفتند و از دام مکر ضحاک رها شدند. و از پیش ضحاک بیرون رفتند .

قلمرو زبانی توضیحات انتهای درس :

گرزگاو سر : گری که سر آن شبیه گاو بوده است / ترگ : کلاهخود / سروش :

فرشته پیام آور / خجسته / فرخنده ، مبارک / میان : کمر

قلمرو ادبی : در بند کردن : کنایه از اسیر کردن

گنج حکمت

کاردانی

روضه خلد ، مجد خوافی

قلمرو زبانی: بدر : ماه کامل / هلال : ماه نو / الحاح : اصرار / نفیر : فریاد / /

گردون پیر: فلک / استعداد مجرد:

استعداد به تنهایی / لاف زدن : ادعا کردن

قلمرو ادبی: ۲ تشبیه داریم. بدر به هلال و رستم به زال (پیرمرد) تشبیه شده /

ایهام تناسب : دستان به معنای دست ها است و معنی دیگر آن لقب زال است. زال

هم به دو معنا است پیرمرد و نام پدر رستم که در متن دو معنای اول این کلمات

منظور است و دو معنی دوم با هم ایهام تناسب می سازند. / هلالی و زالی و

لایق و فایق سجع دارند. دست گشادن : کشتی گرفتن کنایه قلمرو فکری: آن

کشتی گیر وقتی با جوانان کشتی می گرفت ، از فلک پیر و با تجربه نیز ، پخته تر و

با تجربه تر خود را نشان می داد و بر ان هاغلبه می کرد.

درس چهاردهم حمله حیدری

1- دلیران میدان گشوده نظر که بر کینه اول که بندد کمر

قلمرو زبانی: نظر : چشم / کینه: جنگ ، دشمنی

قلمرو ادبی: کنایه : « گشوده نظر » کنایه از « منتظر ماندن » / « کمر بستن » کنایه

از « آماده شدن » / جناس تام : که ، که / واج آرایي «: ک»

/مجاز : « نظر » مجاز از چشم»

قلمرو فکری: جنگ جویان میدان منتظر بودند تا ببینند چه کسی اول آماده جنگ

می شود و به میدان می آید.

2- که ناگاه عمرو آن سپهر نبرد برانگیخت ابرش برافشاند گرد

قلمرو زبانی:

عمرو : نام جنگجوی است / سپهر: آسمان / آن سپهر نبرد : بدل از عمرو /

برانگیخت : تازاند / ابرش: اسب + توضیح کتاب

قلمرو ادبی: تشبیه : عمرو مانند آسمانی بود بلند که بر همه جا تسلط داشت / کنایه

: « اسب برانگیختن» و « گرد برافشاندن » کنایه از « به سرعت حرکت کردن » /

اغراق: این که عمر سپهر نبرد باشد. / اغراق

قلمرو فکری: ناگهان عمرو آن جنگجوی بزرگ سوار بر اسب شد و به سرعت ، به

میدان آمد.

3-چو آن آهین کوه آمد به دشت همه رزمگه کوه فولاد گشت

قلمرو زبانی:

آهین: وندی (آهن + ین) / رزم گه : میدان جنگ

قلمرو ادبی:استعاره : « آهین کوه » استعاره از عمرو / تشبیه : میدان جنگ مثل

فولاد شد / جناس: دشت / گشت / اغراق

قلمرو فکری:وقتی عمرو وارد میدان نبرد شد گویی سراسر میدان جنگ پر از فولاد

شد. (بدنش همه میدان را گرفته است

4-بیامد به دشت و نفس کرد راست پس آن گه باستاد ، همرزم خواست

قلمرو زبانی: / باستاد: ایستاد(ماضی ساده) / همرزم :حریف ، نقش مفعول دارد

قلمرو ادبی: نفس راست کردن : نفسی تازه کرد کنایه است مجاز : « دشت » مجاز

از « میدان جنگ » / کنایه : « نفس راست کردن » / جناس: راست / خواست / واج

آرایی: « س »

قلمرو فکری:وقتی وارد میدان نبرد شد ایستاد نفسی تازه کرد سپس حریف طلبید.

5-حبیب خدای جهان آفرین نگه کرد بر روی مردان دین

قلمرو زبانی:حبیب : دوستدار ، یار، لقب حضرت پیامبر ؛ حبیب خدا : حضرت

پیامبر(ص) / جهان آفرین : جهان آفریننده / مردان دین : لشکر اسلام

قلمرو ادبی:واج آرایی: نقش نمای اضافه - «»

قلمرو فکری:حضرت پیامبر به مردان دین نگاهی کرد تا ببیند چه کسی آماده

مبارزه با عمرو است.

6- همه برده سر در گریبان فرو نشد هیچ کس را هوس ، رزم او
قلمرو زبانی: سر در گریبان فرو برده : ترسیده بودند قلمرو ادبی / « را » ، « فک
اضافه » هوس هیچ کس رزم او نشد
قلمرو ادبی: تضاد: همه / هیچ / کنایه : سر در گریبان فرو بردن / واج آرایه ر
قلمرو فکری: همه ی سپاهیان ترسیدند و شرمنده بودند ، هیچ کس جرئت مبارزه با
او را نداشت.

7- به جز بازوی دین و شیر خدا که شد طالب رزم آن اژدها
قلمرو زبانی:
طالب : خواهان
قلمرو ادبی: استعاره : « بازوی دین » ، « شیر خدا » استعاره از حضرت « علی
(ع) . / / بازوی دین اضافه استعاری (استعاره مکنیه و تشخیص) است . اژدها :
استعاره از « عمرو »
قلمرو فکری: به جز علی (ع) هیچ کس خواهان جنگ با عمرو نشد.

8- بر مصطفی بهر رخصت دوید از و خواست دستوری اما ندید
قلمرو زبانی: رخصت : اجازه / بر : نزد / دستور : اجازه
قلمرو ادبی: جناس: بر / بهر / واج آرایه: « س »
قلمرو فکری: حضرت علی به سرعت پیش پیامبر رفت و از او اجازه ی جنگیدن
خواست اما پیامبر اجازه نداد.

۹- به سوی هژبر ژیان کرد رو به پیشش بر آمد شه جنگ جو

قلمرو زبانی: هژبر: شیر / ژیان: عصبانی، جنگجو (معنی کتاب: خشمگین،
خشمناک) / شه جنگجو: حضرت علی (ع)
قلمرو ادبی: استعاره: «هژبر» استعاره از حضرت علی (ع) / واج آرای: «ش
/» رو کردن: کنایه از حرکت کردن و اینجا حمله کردن
قلمرو فکری: عمرو بن عبدود به سوی علی حرکت کرد و علی (ع) نیز به سوی
عمرو رفت

11-دویدند از کین دل سوی هم در صلح بستند بر روی هم
قلمرو زبانی: کین: خشم، نفرت / /
قلمرو ادبی: جناس: سوی، روی / استعاره: در صلح (صلح مانند قلعه ای است که
در دارد) در را بستن: مانع شدن
قلمرو فکری: دو مبارز جنگجو از روی کینه به سوی هم دویدند و هر گونه راه صلح
و آشتی را بستند.

11-فلک باخت از سهم آن جنگ رنگ بود سهمگین جنگ شیر و پلنگ
قلمرو زبانی: فلک: آسمان / سهم: ترس، تیر
قلمرو ادبی: کنایه: «رنگ باختن» کنایه از «ترسیدن» / تشخیص: فلک بترسد /
جناس: جنگ / رنگ / استعاره: شیر استعاره از «حضرت علی (ع) پلنگ استعاره
از عمرو / واج آرای: «گ، ن» / مراعات نظیر: شیر و پلنگ / تکرار: جنگ /
اغراق / ایهام تناسب و سهم در معنای تیر با جنگ تناسب دارد.
قلمرو فکری: آسمان از ترس آن جنگ رنگش پرید (به شدت ترسید) چرا که جنگ
شیر و پلنگ ترسناک است.

12-نخست آن سیه روز برگشته بخت برافراخت بازو چو شاخ درخت

قلمرو زبانی: برافراخت: بالا برد

قلمرو ادبی: تشبیه: بازو مانند شاخ، درخت کشیده بود / مجاز: بازو (دست) / /
اغراق

سیه روز: کنایه بدبخت / برگشته بخت: کنایه بد بخت

قلمرو فکری: ابتدا عمرو آن جنگجوی بدبخت دستش را مانند شاخ، درخت بلند کرد.

13-سپر بر سر آورد شیراله علم کرد شمشیر آن اژدها

قلمرو زبانی: شیراله: حضرت علی (ع) / علم کرد: بلند کرد / اژده: عمرو / علم (پرچم) با الم (درد) هم آوا است.

قلمرو ادبی: قافیه این بیت نادرست است (اله / اژدها) / جناس: سر / سپر /

استعاره: شیر، اژدها / مراعات نظیر: سر، سپر

قلمرو فکری: حضرت علی سپرش را بالای سرش گرفت، عمرو شمشیرش را بالا برد

14-بیفشرد چون کوه پا بر زمین بخایید دندان به دندان کین

قلمرو زبانی: بخایید: از مصدر خاییدن به معنی «جویدن»

قلمرو ادبی: کنایه: به دندان خاییدن «کنایه از «خشمگین شدن» / تشبیه: او

چون کوه پا بر زمین فشرد / کنایه: بیفشرد پا کنایه از استقامت و استواری

قلمرو فکری: عمرو همانند کوهی پا بر زمین فشار داد، و از شدت عصبانیت دندان هایش را به هم می فشرد.

15- چو نمود رخ شاهد آرزو به هم حمله کردند باز از دو سو

قلمرو زبانی: شاهد: زیبا رو / باز: قید

قلمرو ادبی: تشبیه: شاهد آرزو (آرزو مانند انسان زیبا رویی مطلوب همه است /)

کنایه: « رخ نمودن » به هدفشان نرسیدند. تشخیص: آرزو رخ بنماید.

قلمرو فکری: وقتی دو مبارز نتوانستند بر هم پیروز شوند دو باره به هم حمله کردند.

16- نهادند آورد گاهی چنان که کم دیده باشد زمین و زمان

قلمرو زبانی: آوردگاه: میدان جنگ

قلمرو ادبی: مجاز: آوردگاه مجاز از جنگ / جناس: زمین، زمان / تشخیص: زمین

و زمان چیزی را ببینند / اغراق

قلمرو فکری: آن چنان میدان جنگی به وجود آمد که روزگار مانند آن را کمتر دیده است.

17- ز بسی گرد از آن رزمگه بر دمید تن هر دو شد از نظر ناپدید

قلمرو زبانی: رزمگه: میدان جنگ / بردمید: بلند شد

قلمرو ادبی: اغراق

قلمرو فکری: آن قدر گرد و غبار از میدان جنگ برخاست که هر دو پهلوان در میان

گرد و غبار ناپدید شدند

18- زره لخت لخت و قبا چاک چاک سر و روی مردان پر از گرد و خاک

قلمرو زبانی: لخت لخت / چاک چاک: مرکب / قبا: نوعی جامه جلوباز که دو

طرف جلوی آن با دکمه بسته می شود / بعد از لخت لخت و چاک چاک و گرد و خاک ۳ فعل "شد" به قرینه معنایی حذف شده و بیت دارای ۳ جمله است .
قلمرو ادبی: مراعات نظیر: زره ، قبا - گرد ، خاک / مجاز : « سر و روی » مجاز از « تمام بدن

قلمرو فکری: زره دو پهلوان پاره پاره شده بود و لباسشان چاک چاک ، سر و صورتشان پر از گرد و خاک بود.

19- چنین آن دو ماهر در آداب ضرب ز هم رد نمودند هفتاد حرب
قلمرو زبانی: ضرب: زدن ، کوفتن) / حرب: جنگ و نزاع معنی کرده / چنین : قید
قلمرو ادبی: جناس: حرب / ضرب / حرب مجاز از ابزار جنگی
قلمرو فکری:

آن دو مبارز آن چنان مهارتی در جنگیدن داشتند که با هفتاد وسیله ی جنگی (ابزارهای بسیار زیاد) جنگ کردند ولی هیچ کدام پیروز نشدند.

21- شجاع غصنفر، وصی نبی نهنگ یم قدرت حق ، علی
قلمرو زبانی: غصنفر: شیر / وصی : جانشین / نبی: پیامبر / یم : دریا
قلمرو ادبی: تشبیه : قدرت حق مانند دریایی است ، علی مانند نهنگی بود ، علی مانند شیر بود / مراعات نظیر: نهنگ ، یم
واج آرایي : نقش نمای اضافه
قلمرو فکری: حضرت علی آن شیر شجاع و جانشین پیامبر ، و نهنگ دریای خداوندی ...

21- چنان دید بر روی دشمن ز خشم که شد ساخته کارش از زهر چشم
قلمرو زبانی: دید: نگاه کرد / زهر چشم : نگاه خشمناک / کارش ساخته شد : کشته

شد

قلمرو ادبی: کنایه: کارش ساخته شد / استعاره: زهر چشم (چشم مانند ماری است که زهر دارد) / جناس: خشم، چشم /
قلمرو فکری: حضرت علی (آن چنان خشمگینانه به عمرو نگاه کرد که کار عمرو تمام شد) شکست خورد)

22- بر افراخت پس دستِ خیر گشا پی سر بریدن بیفشرد پا
قلمرو زبانی: برافراخت: بلند کرد / خیر: نام قلعه است که حضرت علی آن را گشود / بیفشرد پا: پا فشاری کرد /
قلمرو ادبی: مراعات نظیر: دست، پا و سر / تلمیح: فتح قلع، خیر / مجاز: «سر» مجاز از «گردن» / بیفشرد پا: کنایه از مصمم بودن
قلمرو فکری: سپس علی (ع) دست خیر گشایش را بلند کرد و آماده سر بریدن شد.

23- به نام خدای جهان آفرین بینداخت شمشیر را شاه دین
قلمرو زبانی: بینداخت: زد / شاه دین: حضرت علی (ع) / بیت یک جمله است نه ۲ جمله (بر خلاف موارد مشابه حذفی صورت نگرفته)
قلمرو ادبی: استعاره: شاه دین
قلمرو فکری: حضرت علی با نام خداوند شمشیرش را زد.

24- چو شیر خدا راند بر خصم تیغ به سر کوفت شیطان دو دست دریغ
قلمرو زبانی: خصم: دشمن / تیغ: شمشیر / به سر کوفت: اظهار درماندگی و تأسف کرد / مراعات نظیر: سر، دست /
قلمرو ادبی: استعاره: شیر / تلمیح: لقب حضرت علی «اسدالله» / کنایه: به

سرکوفتن / دست دریغ : به اضافه اقترانی

قلمرو فکری: وقتی حضرت علی شمیرش را بر عمرو زد ، شیطان بسیار تأسف خورد
و دو دستی بر سر خود کوبید.

25- پرید از رخ کفر در هند رنگ تپیدند بت خانه ها در فرنگ

قلمرو زبانی: رنگ پریدن : ترسیدن کنایه است و مربوط به قلمرو ادبی / تپیدند :
نا آرام شدند ، لرزیدند

قلمرو ادبی: تشخیص: رخ کفر / مجاز : « کفر » مجاز از « عالم کفر » ، « هند » مجاز
از « شرق » ، « فرنگ » مجاز از « غرب » / جناس: فرنگ ، رنگ
قلمرو فکری: با ضربه شمشیر علی (ع) جهان کفر ترسید ، و بت خانه ها در سرزمین
غرب به خود لرزیدند.

26- غضنفر بزد تیغ بر گردنش در آورد از پای ، بی سر تنش

قلمرو زبانی: غضنفر : شیر / تیغ: شمشیر / از پای در آوردن : کشتن / بی سر تنش :
تن بی ارزش او را منظور جدا کردن سر از تن است و به نظر نمی آید بی سر معنی
بی ارزش بدهد

قلمرو ادبی: کنایه : از پای در آوردن / مراعات نظیر: گردن ، پا ، تن ، سر
قلمرو فکری: حضرت علی شمشیر بر گردنش زد و سر از تنش جدا کرد.

27- دم تیغ بر گردنش چون رسید سر عمرو صد گام از تن پرید

قلمرو زبانی: دم تیغ : لب شمشیر

قلمرو ادبی: اغراق / مراعات نظیر: گردن ، سر ، تن

قلمرو فکری: آن چنان ضربه ای برگردن عمرو زد که گردنش صد گام از تنش دور شد.

28- چو غلتید در خاک آن ژنده فیل بزد بوسه بر دست او جبرئیل

قلمرو زبانی: در خاک غلتید: کشته شد / ژنده: بزرگ، عظیم / دست بوسیدن:

تشکر کردن

قلمرو ادبی: کنایه: در خاک غلتید، دست بوسیدن / اغراق: جبرئیل دست کسی را

ببوسد کنایه از تحسین کردن / استعاره: «ژنده فیل» استعاره از «عمرو»

قلمرو فکری: وقتی عمرو قوی هیکل کشته شد، حضرت جبرئیل بر دستان

علی(ع) بوسه زد و او را تحسین کرد

حمل: حیدری، باذل مشهدی

شعر خوانی

وطن

منم پور ایران و نام آورم ز نیروی شیران بود گوهرم

قلمرو زبانی:

پور: پسر / گوهر: اصل، نژاد / ام در نام آورم فعل اسنادی است

قلمرو ادبی:

پور ایران: استعاره مکنیه / استعاره: «شیران» استعاره از «مردان بزرگ و نام

آور» / جناس ایران و شیران

قلمرو فکری:

من فرزند ایران زمین و دلاور ، از نژاد پهلوانان هستم

2-کنم جان خود را فدای وطن که با او چنین است پیمان من

قلمرو فکری: جان خود را فدای وطن می کنم ؛ چرا که با او این چنین عهد و پیمان بسته ام.

3-دفاع از وطن ، کیشِ فرزانی ست گذشتن ز جان ، رسم مردانگی ست

قلمرو زبانی: کیش: مذهب ، آیین فرزانی : دانایی ، خردمندی /

قلمرو فکری: دفاع از وطن آیین دانایی است ؛ از جان گذشتن در راه وطن ، رسم جوانمردی است

4-کسی گز بدی ، دشمن میهن است به یزدان ، که بدتر ز اهریمن است

قلمرو زبانی: به یزدان : سوگند به خدا / حذف به قرین: معنوی : به خدا سوگند می خورم / اهریمن : شیطان

قلمرو ادبی: تضاد: یزدان ، اهریمن /

قلمرو فکری: کسی که از روی بدی ذات ، دشمن میهن است ؛ به خدا سوگند که چنین شخصی بدتر از شیطان است

5-مرا اوج عزت در افلاک توست به چشمان من کیمیا خاک توست

قلمرو زبانی: را: فک اضافه (اوج عزتِ من) / افلاک : آسمان ها / کیمیا : ماده ای فرضی که به گمان پیشینیان فلزاتی مانند قلع و مس را به طلا و نقره تبدیل می کند
قلمرو ادبی: تضاد: افلاک ، خاک / تشبیه: خاک مانند کیمیا است / چشم: مجاز از

نگاه

قلمرو فکری: اوج عزت و سربلندی من در آسمان تو است، و در نظر من خاک تو
کیمیا می باشد.

6-رود ذره ای گر ز خاکت به باد به خون من آن ذره آغشته باد
قلمرو زبانی: آغشته : آمیخته ، مخلوط / باد : در مصراع دوم فعل « دعایی » است
قلمرو ادبی: جناس: باد (در مصراع اول « جریان هوا » در مصراع دوم « فعل
دعایی / به باد رفتن : کنایه از نابود شدن
قلمرو فکری: اگر دشمن بخواهد ذره ای از خاک را به تصرف کند ؛ با تمام وجود از
آن پاسداری خواهیم کرد.
نظام وفا

درس پانزدهم:

کبوتر طوق دار

آورده اند که در ناحیت کشمیر متصیدی خوش و مرغزاری نَره بود که از عکس
ریاحین او، پَر زاغ چون دُم طاووس نمودی و در پیش جمال او دم طاووس به پَر
زاغ مانستی.

قلمرو زبانی:

آورده اند : نقل شده است. / عکس : انعکاس، بازتاب. / متصیدی: شکار گاهی. /

ریاحین: جمعِ ریحان ، گل های خوشبو

ناحیت: سرزمین / مرغزار: چمنزار / او: آن / نزه: با صفا، خوش آب و هوا /

مانستی: شبیه بود / نمدی: به نظر می رسید

قلمرو ادبی:

تشبیه پر زاغ به دُم طاووس و بالعکس / زاغ: نماد زشتی / طاووس: نماد زیبایی /

اغراق در توصیف زیبایی مرغزار

قلمرو فکری:

نقل شده است که در ناحیه کشمیر شکار گاهی زیبا و چمنزاری خوش آب و هوا

وجود داشت که از تصویر و انعکاس گل ها و گیاهان آن پر زاغ مانند دم طاووس

زیبا به نظر می آمد و دم طاووس در مقایسه با زیبایی مرغزار مانند پر زاغ، نازیا

به نظر می رسید.

درفشان لاله در وی، چون چراغی ولیک از دود او بر جانش داغی

شقایق بر یکی پای ایستاده چو بر شاخِ زمرد جامِ باده

قلمرو زبانی:

درفشان: درخشان / دود: سیاهی / شقایق: نوعی گل / زمرد: نوعی سنگ سبز

رنگ. در اینجا منظور رنگ سبز است.

قلمرو ادبی:

قالب شعر مثنوی است چون هر بیت قافیّه جداگانه دارد. / تشبیه: لاله چون

چراغی روشن بود. / کنایه: داغ دار بودن = عاشق بودن / تشبیه: مصراع سوم،

مشبه چو: ادات مصراع چهارم، مشبه به / حسن تعلیل: علت سیاهی درون لاله دود

کردن چراغ دان آرایه های ادبی: لاله چون چراغ: تشبیه / سیاهی درون لاله از

دود چراغ بود: حسن تعلیل / داغ: استعاره از سیاهی درون لاله / جان داشتن

لاله: جانبخشی / شقایق ایستاده: جانبخشی / تشبیه گل شقایق به جام شراب و تشبیه ساقه ی گل شقایق به شاخه ای از زمرد سبز رنگ سته / ایهام: داغ، الف) ماتم ب (داغ و سیاهی / ایهام تناسب: لاله، چراغ الف) گل لاله ب (چراغدان قلمرو فکری:

آلاله های وحشی سرخ، مانند چراغ روشن بود اما [در برابر زیبایی آن مرغزار] و از حسد و حسرت آن باغ، دلش می سوخت و دود سوختن دلش، چون داغی بر سینه اش نمایان بود. شقایق بر روی ساقه خود چنان می نمود که گویی جام باده سرخ رنگ بر روی شاخه سبز قرار گرفته است.

و در وی شکاری بسیار و اختلاف صیادان آنجا متواتر؛ زاغی در حوالی آن بر درختی بزرگ گشن خانه داشت. نشسته بود و چپ و راست می نگریست.

ناگاه صیادی بدحال خشن جامه، جالی بر گردن و عصایی در دست، روی بدان درخت نهاد. بترسید و با خود گفت: این مرد را کاری افتاد که می آید و نتوان دانست که قصد من دارد یا از آن کس دیگر. من باری جای نگه دارم و می نگرم تا چه کند

قلمرو زبانی:

وی: آن (شکار گاه) نشان سبکی، «وی» برای غیر انسان به کار رفته است. / شکاری: صید، نخجیر) / گشن: پر شاخ و برگ / اختلاف: رفت و آمد / جال: دام برای پرندگان / متواتر: پیوسته / این مرد را کاری افتاد: برای این مرد کاری پیش آمد / جای

نگه دارم: منتظر بمانم، در جای خود می مانم / باری: به هر حال

آرایه های ادبی: قصد کسی را داشتن: کنایه از تصمیم کشتن و نابود کردن کسی را داشتن.

قلمرو فکری: و در آن شکار گاه حیوانات شکاری فراوانی وجود داشت و پیوسته شکارچیان در آن جا رفت و آمد می کردند. زاغی در اطراف آن شکار گاه بر درختی پر شاخ و برگ لانه داشت. نشسته بود و به اطراف نگاه می کرد. ناگهان صیادی با وضع ظاهری بد و لباسی ضخیم و خشن در حالی که دامی بر گردن داشت و عصایی در دست، به سوی آن درخت آمد. زاغ ترسید و با خود گفت: این مرد به خاطر کاری به این طرف می آید. اما نمی دانم که به قصد شکار من می آید یا دنبال شکار دیگری است. من به هر حال منتظر می مانم و نگاه می کنم تا ببینم چه کار می کند.

صیاد پیش آمد و جال باز کشید و حبه بینداخت و در کمین بنشست. ساعتی بود؛ قومی کبوتران بر رسیدند و سر ایشان کبوتری بود که او را مَطَوَّقه گفتندی و در طاعت و مطاوعت او روزگار گذاشتندی. چندان که دانه بدیدند، غافل وار فرود آمدند و جمله در دام افتادند و صیاد شادمان گشت و گرازان به تک ایستاد، تا ایشان را در ضبط آرد. و کبوتران اضطرابی می کردند و هر یک خود را می کوشید. مَطَوَّقه گفت: جای مجادله نیست؛ چنان باید که همگان استخلاص یاران را مهم تر از تخلص خود شناسند و حالی صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی کنید تا دام از جای بر گیریم که رهایش ما در آن است. کبوتران فرمان وی بکردند و دام بر کردند و سر خویش گرفت و صیاد در پی ایشان ایستاد، بر آن امید که آخر درمانند و بیفتند. و زاغ با خود اندیشید که بر اثر ایشان بروم و معلوم گردانم

فرجام کار ایشان چه باشد. که من از مثل این واقعه ایمن نتوانم بود. و از تجارب
برای دفع حوادث سلاح توان ساخت.

قلمرو زبانی:

حبه: دانه / سرایشان: رئیس ایشان. / مطوقه: طوق دار و نقش مسند
دارد / مطاوعت: فرمانبری / غافل وار: از سر غفلت / ساعتی بود: مدتی گذشت /
جمله: همه قومی: گروهی
/ گرازان: جلوه کنان و با ناز راه رفتن (گرازیدن). / گرازان به تگ ایستاد: با غرور
شروع به دویدن کرد / گفتندی: می نامیدند).
فعل اسنادی) / در ضبط آرد: اسیر کند / اضطراب: بی قراری / مطاوعت:
فرمانبرداری / هر یک خود را می کوشید: هر کدام
برای رهایی خود تلاش می کردند / شناسه ند در فعل می کوشید به قرینه لفظی
حذف شده است. همچنین در سطر آخر صفحه شناسه ند بعد از فعل کوشید به قرینه
لفظی حذف شده است / روزگار گذاشتندی: روزگار می گذرانند. / مجادله:
جدال و ستیزه / همگان: همگان، همه / استخلاص: رهایی جستن، رهایی
دادن / تخلص: رهایی / صواب: صلاح و درست (با ثواب به معنی پاداش هم
آواست و اهمیت املائی دارد / تعاون: یاری رساندن / بر اثر: به دنبال، اثر: ردپا
/ فرجام: عاقبت / سلاح: ابزار جنگی (با صلاح به معنی خیر و مصلحت اشتباه
نشود)

آرایه های ادبی: سر: استعاره از رئیس مجاز از رئیس / / اضطراب: پریشانی و
آشفته گی آرایه نیست / به تگ ایستادن: پارادوکس یا متناقض نما (تگ به معنای

دویدن با ایستادن به معنای ماندن در تضاد است اگرچه ایستادن در اینجا به معنی آغاز کردن است.) پارادوکس ندارد چون ایستادن معنی آغاز کردن دارد / چشم: مجاز از نگاه / از کسی دل بر گرفتن: کنایه از دل کندن، قطع علاقه کردن / تجارب مانند سلاحی است برای دفع ناگواری‌ها: تشبیه / نومید و خایب: هم معنی (مترادف)

قلمرو فکری:

صیاد جلو آمد و دام را پهن کرد و دانه را ریخت و در کمین نشست. مدتی منتظر ماند. دسته ای از کبوتران رسیدند رئیس آن ها کبوتری بود که او را مطوقه می نامیدند. و کبوتران در اطاعت و فرمان بری او روزگار می گذراندند. به محض این که دانه را دیدند از سر غفلت پایین آمدند و همگی در دام افتادند و صیاد شاد شد و با ناز و غرور شروع به دویدن کرد. تا آن ها را جمع آوری کند کبوتران بی تابی می کردند و هر یک برای آزادی خود تلاش می کردند. مطوقه گفت: « اکنون وقت گفت و گو و بحث کردن نیست، باید که همگی رهایی دیگران را مهم تر از رهایی خود بدانند و فعلاً مصلحت آن است که همگی با اتحاد و همکاری تلاش کنیم تا دام را از زمین بر کنیم، چرا که رهایی ما فقط از این طریق به دست می آید.» کبوتران از دستور او اطاعت کردند و راه خود را در پیش گرفتند. صیاد به دنبال ایشان دوید ، به آن امید که سرانجام خسته شوند و بیفتند. زاغ با خود فکر کرد که به دنبال ایشان بروم و معلوم کنم که سرانجام کار ایشان چه می شود. چرا که من نیز ممکن است به چنین حادثه ای گرفتار شوم و از تجربه ها می توان در حوادث ناگوار بهره گرفت.

و مَطْوَقَه چون بدید که صیاد در قفای ایشان است، یاران را گفت: «این ستیزه روی در کار ما به جدّ است و تا از چشم او ناپیدا نشویم دل از ما برنگیرد.

طریق آن است که سوی آبادانی‌ها و درختستان‌ها رویم تا نظر او از ما منقطع گردد. نومید و خایب باز گردد که در این نزدیکی موشی است از دوستان من! او را بگویم تا این بندها را ببرد. کبوتران اشارت او را امام ساختند و راه بتافتند و صیاد باز گشت.

قلمرو زبانی:

قفا: به دنبال / ستیزه روی: بی شرم، گستاخ / به جد: جدّی / دل از ما بر نگیرد: /
طریق آن است: راه چاره آن است / منقطع: بریده، قطع شده / خایب: ناامید؛
بی بهره. / اشارت: نظر، پیشنهاد. / امام: راهنما، پیشوا. / راه تافتن: راه را کج
کردن، تغییر مسیر دادن

قلمرو ادبی دست از سرما بر نمی دارد کنایه از منصرف نمی شود،
قلمرو فکری: مَطْوَقَه وقتی دید که صیاد به دنبال ایشان است به دوستان خود گفت

«: این بی شرم در کار ما جدّی است و تا از چشم او ناپدید نشویم دست از سرما
بر نمی دارد. راه چاره آن است که به سوی آبادی‌ها و جنگل‌ها برویم تا او نتواند
ما را ببیند و ناامید و بی بهره بر گردد چرا که در این نزدیکی موشی زندگی می
کند که از دوستان من است من به او می گویم تا این بندها را ببرد.»
کبوتران پیشنهاد او را راهنمای خود ساختند و راه خود را بر گرداندند و صیاد باز
گشت.

مطوقه به مسکن موش رسید. کبوتران را فرمود که: «فرود آیید». فرمان او نگاه داشتند و جمله بنشستند؛ و آن موش را زبرا نام بود، با ده‌ای تمام و خرد بسیار؛ گرم و سرد روزگار دیده و خیر و شر احوال مشاهدت کرده؛ و در آن مواضع از جهت گریزگاه روز حادثه صد سوراخ ساخته و هر یک را در دیگری راه گشاده و تیمار آن را فراخور حکمت و بر حسب مصلحت بداشته. مطوقه آواز داد که: «بیرون آی». زبرا پرسید که: «کیست؟» نام بگفت؛ بشناخت و به تعجیل بیرون آمد. قلمرو زبانی: "را" در جمله کب. تران را فرمود حرف اضافه و به معنای به است / فرمان او نگه داشتند: به فرمان او عمل کردند / "را" در جمله و آن موش را زبرا نام بود فک اضافه است: نام آن موش زبرا بود / ده‌ا: زیرکی / خیر و شر احوال مشاهده کرده: کنایه از خوبی و بدی های زیادی دیده قلمرو ادبی / گرم و سرد دیده: کنایه از با تجربه بوده قلمرو ادبی / مواضع: جایگاه ها. / از جهت: برای / تیمار بداشته: مواظبت کرده. / "را" در هریک را در دیگری راه گشاده: حرف اضافه به معنای برای یا به / "را" در تیمار آن را فراخور حکمت بداشته: رای مفعولی

آرایه های ادبی: گرم و سرد ...: کنایه از جهان دیده و با تجربه / گرم، سرد: تضاد / خیر، شر: تضاد / دیدن گرم و سرد: حس آمیزی / تیمار داشتن: مراقبت کردن. / طاعت، مناصحت، معونت، مظاهر، ریاست، سیادت: سجع / جستن: کنایه از نجات یافتن / بلا، فراق: تضاد

قلمرو فکری: مطوقه به مسکن موش رسید. به کبوتران دستور داد «: پایین بیایید». به فرمان او عمل کردند و همگی پایین آمدند. نام آن موش زبرا بود. با زیرکی فراوان و دانش بسیار و بسیار با تجربه بود و خوبی ها و بدی های بسیار دیده بود. و

در آن جایگاه برای فرار در روز حادثه سوراخ بسیار درست کرده بود که هر یک به دیگری راه داشت و مطابق با حکمت و مصلحت از آن ها نگه داری می کرد. مطوقه صدا زد که بیرون آی : زیرا پرسید که کیست؟ مطوقه نام خود را گفت . زیرا او را شناخت و به سرعت از سوراخ بیرون آمد.

چون او را در بند بلا بسته دیده، زهآب دیدگان بگشاد و بر رخسار، جوی ها براند و گفت: ای دوست عزیز و رفیق، تو را در این رنج که افکند؟ جواب داد که: «مرا قضای آسمانی در این ورطه کشید»..

موش این بشنود و زود در بریدن بندها ایستاد که مُطوقه بدان بسته بود. گفت: نخست از ان یاران گشای.. موش بدین سخن التفات ننمود گفت «ای دوست، ابتدا از بریدن بند اصحاب اولی تر». گفت: این حدیث را مکرر می کنی؛ مگر تو را به نفس خویش حاجت نمی باشد و آن را بر خود حقّی نمی شناسی! گفت: مرا بدین ملامت نباید کرد که من ریاست این کبوتران تکفل کرده ام، و ایشان را از آن روی بر من حقّی واجب شده است

و چون ایشان حقوق مرا به طاعت و مناصحت بگزاردند و به معونت و مظاهرت ایشان از دست صیاد بجستم، مرا نیز از عهده لوازم ریاست بیرون باید آمد و مواجب سیادت را به ادا رسانید. و من می ترسم که اگر از گشادن عقده های من آغاز کنی ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند و چون من بسته باشند – اگر چه ملالت به کمال رسیده باشد – اهمال جانب من جایز نشمری و از ضمیر بدان رخصت نیابی. و نیز در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراغ موافقت اولی تر و طاعنان، مجال وقیعت یابند.

قلمرو زبانی:

زه: تراوش و جوشیدن آب از درز چیزی، آبی بود که از سنگی یا از زمینی همی زاید به طبع خویش / زه آب دیدگان: چشم، چشم (چشمه چشم را زه آب خوانده است) / موافق: همراه، همفکر / ورطه: گرداب (معنی کتاب: مهلکه، خطر و دشواری) / در بریدن بندها ایستاد: شروع به بریدن بندها کرد / التفات: توجه / اولی تر: شایسته تر / حدیث: سخن / ملامت: سرزنش / تکفل: متعهد کردن (معنی کتاب: عهده دار شدن) / مناصحت: همدیگر را نصیحت کردن / معونت: یاری / مظاهرت: پشتیبانی / موجب: ایجاد کننده. وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است / سیادت: بزرگی، سروری / عقده: بند (معنی کتاب: گره) / ملول: به ستوه آمده، اندوهگین معنی کتاب: سست و ناتوان، آزرده / ملالت: دل‌تنگی، آزرده‌گی (معنی کتاب: آزرده‌گی، ماندگی ف به ستوه آمدن) / اهمال: سستی کردن در کاری، فرو گذاشتن سهل انگاری / ضمیر: ته دل / رخصت: اجازه / فراغ: آسودگی / طاعن: سرزنش کننده / مجال: فرصت / وقیعت: سرزنش، بدگویی

قلمرو ادبی: بند بلا: تشبیه (می توان تشبیه هم دانست؟؟) — زه آب دیده (چشمه چشم مانند زه است؟) چشم مانند زه آب است / کنایه: زه آب دیدگان گشودن کنایه از «گریستن، اشک جاری کردن» / کنایه: بر رخسار جوی ها براند: بسیار گریه کرد. / اغراق / استعاره: جوی ها استعاره از «اشک های زیاد» قضای آسمانی در این ورطه کشید: شخصیت بخشی به آسمان / تضاد: بلا و فراغ قلمرو فکری: وقتی زبرا مطوقه را در بند دید بسیار گریست و گفت: «چه کسی تو را در این سختی و بلا انداخت.» مطوقه گفت: «تقدیر و سرنوشت مرا در این گرداب انداخت.» وقتی موش این سخنان را شنید شروع کرد به بریدن بندهای مطوقه.

مطوقه گفت: «ابتدای بندگان را ببر.» موش به این سخنان توجه نکرد.

مطوقه گفت: «ای دوست اول بریدن بندگان دوستان واجب تر است.» موش گفت: «این سخن را زیاد تکرار می کنی؛ مگر تو جانت را دوست نداری و برای خودت حقی قایل نیستی؟» مطوقه گفت: «مرا به خاطر این سخنان سرزنش نکن چرا که من ریاست این کبوتران را بر عهده دارم و از این جهت آنان بر من حقی دارند. چون ایشان آن چه از فرمانبرداری و اندرز دادن در حق من لازم بود انجام دادند و با کمک و پشتیبانی ایشان از دست صیاد رها شدم من نیز باید حق آنان به جای آورم و آن چه به دلیل رییس بودن بر من واجب است به انجام برسانم. و می ترسم که اگر شروع به بریدن بندگان (گره های من) می کنی، خسته شوی و برخی از آنان در بند بمانند و اما چون من در بند باشم - اگر چه خسته باشی - سهل انگاری در حق من را شایسته نمی دانی و بدان راضی نمی شوی و هم این که هنگام بلا با هم شریک بودیم در زمان آسایش هم همراهی شایسته تر است. و گر نه عیب جویان فرصت عیب جویی پیدا می کنند.

موش گفت: «عادت اهل مکرمت این است و عقیدت ارباب مودت بدین خصلت پسندیده و سیرت ستوده در موالات تو صافی تر گردد و ثقت دوستان به کرم عهد تو بیفزاید» و آن گاه به جد و رغبت، بندگان ایشان تمام ببرید و مطوقه و یارانش، مطلق و ایمن بازگشتند

قلمرو زبانی:

مکرمت: کرم / ارباب: بزرگان / مودت: دوستی / موالات: دوست داشتن / صافی: پاک، بی غش، خالص / ثقت: اعتماد کردن / مطلق: آزاد.

قلمرو فکری:

موش گفت : « این روش و شیوه ی بزرگان است و نظر دوستان به این خصلت نیکو و این صفات پسندیده در دوستی با تو بیش تر می گردد و اعتماد دوستان به بزرگواری و پیمان داری تو بیشتر می شود.» و سپس با تلاش تمام و میل بسیار بند های ایشان را برید و مطوقه و یارانش آزاد و آسوده خاطر بر گشتند.

کلیله و دمنه ، نصرالله منشی

گنج حکمت
ممهان ناخوانده

جوامع الحکایات و لوامع الروایات، محمد عوفی
قلمرو زبانی: بر سبیل اعتذار این بر زبان راند: از راه عذر خواهی این بیت را
خواند / پاره ای: تکه ای، مقداری / بودی: می بود « ماضی
استمراری » / ردا ک جامه، عبا، بالاپوش / گروه: چیزی که قرض گیرنده نزد
قرض دهنده گذارد تا پس از ادای قرض مسترد شود / .

قلمرو ادبی: بر زبان راندن: کنایه از بیان کردن / روی تازه: کنایه از چهره
صمیمی و و محبت آمیز

قلمرو فکری: این داستان دو موضوع مهم را به چالش می کشد: یکی «قناعت» و دیگر «دستاویز ساختن قناعت» یعنی شیادی و فریب کاری. سلیمان دارانی، چهره قناعت پیشگی واقعی است و مهمان، چهره شیادی که ادای قانع بودن را درمی آورد تا بفریبد.

حکایت با جمله قصار طنز آمیزی به نتیجه نهشته که حکم مثل یافته است، و این خود به جنبه هنری و ماندگاری آن می افزاید.